

نقد فیلم ممنتو (Memento) کریستوفر نولان | محو و وهم آلود



مواردی که در فیلم ممنتو مورد نقد و تحلیل قرار می دهیم:

- نگاهی به سینمای نولان
- مقدمه‌ای بر فیلم ممنتو
- واکاوی داستان و روایت فیلم ممنتو
- تحلیل مفهوم حقیقت در فیلم ممنتو نولان
- تحلیل شخصیت پردازی لئونارد در فیلم ممنتو کریستوفر نولان
- مشاهده تریلر فیلم ممنتو (در انتهای مقاله)
- ثبت کامنت و مشاهده نظر سایر دوستان (در انتهای مقاله)



استودیو کاتشو

ارائه خدمات فیلمسازی و تدوین

- ✓ ایده پردازی و سناریو تیزر های تبلیغاتی
- ✓ تولید فیلم مستند و فیلم سینمایی کوتاه
- ✓ طراحی و ساخت انیمیشن و موشن گرافیک
- ✓ ساخت موزیک ویدئو ، فیلم مراسم و فرمالیته

کلیک کنید



www.Cutsho.com



نگاهی به سینمای نولان

کریستوفر نولان نامی بزرگ و محبوب در سینمای امروز جهان است که هر فیلم جدید او یک اتفاق مهم را در سال انتشارش رقم می‌زند و در اکثر مواقع، چه در گیشه و چه در جلب نظر منتقدان موفق بوده است. «ممنتو» Memento | اولین فیلم پرمخاطب نولان به حساب می‌آید که اسکلت‌بندی کلی داستان این فیلم را مدیون برادرش - و همان همکار فیلمنامه‌نویسش، جاناتان- است. ساختار روایت فیلم «ممنتو» به مدل‌سازی‌های ریاضی شباهت بیشتری دارد تا روایت یک فیلم متداول آمریکایی! از قضا آنچه که فیلم «ممنتو» را ماندگار و متمایز کرده، همین ساختار روایی منتظم و میخکوب‌کننده است که در دو لایه پیوسته طراحی شده است. داستان دو خطی فیلم آشناست: مردی دارای مشکل حافظه، می‌خواهد انتقام قتل همسرش را بگیرد. اما نولان چگونه این داستان را روایت می‌کند؟ او یک لایه داستانی سیاه و سفید در گذشته تعبیه کرده که به جلو می‌رود و یک لایه داستانی رنگی طراحی کرده که به عقب می‌رود؛ این دو لایه در انتها (یعنی پایان زمان فیزیکی فیلم) به هم می‌رسند. بنابراین با یک روایت غیر خطی مهندسی شده روبه‌رو هستیم که انتهایش در اصل وسط داستان است. خم‌شدن لایه سیاه و سفید روایت در آن انتها باعث پیوستگی زمان داستانی، بین هر دو لایه روایت می‌شود و یک سامانه منظم را به وجود می‌آورد که از انتهای وقایع و ابتدای وقایع - به ترتیب ابتدا رنگی و سپس سیاه و سفید- مقطع به مقطع جلو می‌رود تا بالاخره در جایی در میانه وقایع فیلم، به یکدیگر بیوند.



مقدمه‌ای بر فیلم ممنتو

پیش‌درآمد فیلم ممنتو نیز به صورت رنگی و ریورس (معکوس) طراحی شده که علاوه بر ایجاد التهاب کوبنده متناسب با یک فیلم نولانی، خط مشی روایی فیلم را از همان ابتدا به مخاطب یادآوری می‌کند. (و چه مؤلف خوش‌ذوقی است نولان که ایده ریورس کردن این پرولوگ را سال‌ها بعد در «تنت» در قالب کلیت داستان یک فیلم بلند امتحان کرد!) اما این مدل روایت آیا یک انتخاب تزئینی است؟ پاسخ منفی است. فیلم «ممنتو» عمیقاً به فرم رسیده و بین «چه گفتن» و «چگونه گفتن» یک اتحاد خارق‌العاده برقرار کرده است. شخصیت اصلی فیلم ممنتو، لئونارد شلیبی بعد از ضربه‌ای که به سرش اصابت کرده، حافظه کوتاه‌مدتش را از دست داده است و هر چند دقیقه یک‌بار، اتفاقات در حال وقوع را فراموش می‌کند. بنابراین تجربه مخاطب فیلم با تجربه شخصیت اصلی تناسب جالبی برقرار می‌کند. زمان‌بندی تمام سکانس‌های فیلم نیز، تقریباً هم‌راستا با لحظاتی است که لئونارد در یک موقعیت چند دقیقه‌ای قرار گرفته که قبل از آن را به یاد ندارد و موقع فراموش کردن همین موقعیت فعلی نیز، کات زده می‌شود و سکانس به اتمام می‌رسد.



واکاوی داستان فیلم ممنتو

در لایه رنگی روایت فیلم که بخش اعظم زمان فیلم را به خودش اختصاص می‌دهد، روند رو به عقب تحولات، یک وضعیت عجیب به وجود می‌آورد. سلسله روابط علی و معلولی وقایع برعکس می‌شود؛ به این معنا که ما ابتدا معلول را می‌بینیم و سپس با وقفه نسبتاً طولانی متوجه علت می‌شویم. این وضعیت باعث گیج شدن ما می‌شود و دقیقاً همان ابهامی را برای ما رقم می‌زند که شخصیت اصلی، لئونارد حس می‌کند.

مثلاً به یاد بیاورید که در جایی از فیلم، لئونارد در تعقیب و گریز با "داد" ناگهان فراموش می‌کند که ماجرا چیست. ما دقیقاً از همین لحظه فراموشی -یعنی در میانه تعقیب و گریز در حالی که ماجرای داد را نمی‌دانیم- با این سکانس همراه می‌شویم. لئونارد که نمی‌داند قضیه از چه قرار است، حدس می‌زند که او دارد به دنبال داد می‌دود و با این فرض به سمت او می‌رود در حالی که داد به سمت لئونارد شلیک می‌کند و متوجه می‌شویم لئونارد تا قبل از فراموشی اخیر، از دست داد فرار می‌کرده است! این ابهام حاصل از معکوس شدن ترتیب علت و معلول، البته جزو آسان‌ترین ابهامات فیلم است زیرا سریع به ماجرا پی می‌بریم. ابهامات حاصل از معکوس شدن ترتیب علت و معلول در این فیلم، عمدتاً دیرپاتر و گیج‌کننده‌تر هستند.



تحلیل فیلم ممتو

گیج شدن موقع دیدن فیلم، بازی نولان با حافظه کوتاهمدت مخاطب است. زمانی که روند طبیعی وقایع معکوس می‌شود، مخاطب برای فهم فیلم و جور کردن قطعات پازل داستان، مجبور است حجم زیادی از داده‌ها را که در اصل متعلق به بعد بوده را در ذهن ثبت کند و در هنگام دیدن قبل، آن‌ها را به خاطر بیاورد.

یعنی مثلاً ما می‌بینیم که ناتالی کلید اتاق لئونارد را به او می‌دهد و می‌گوید در دیدارشان در خانه ناتالی، کلید لئونارد آنجا جا مانده است. در سکانس‌های بعد (که در اصل از نظر زمانی، قبل‌تر است!) می‌بینیم که لئونارد به دنبال کلیدش می‌گردد و با مسئول هتل حرف می‌زند. در حالت عادی اگر ما بعد از این جست‌وجو، پس دادن کلید توسط ناتالی را می‌دیدیم، گیج نمی‌شدیم اما چون به یاد آوردن اتفاقات بدون ترتیب زمانی سخت است، نولان تجربه مخاطب در ناتوانی حافظه کوتاه مدتش را با وضعیت شخصیت اصلی فیلم همسان‌سازی می‌کند که حس همذات‌پنداری مخاطب نسبت به لئونارد را افزایش می‌دهد.

این عقب عقب رفتن داستان، البته کارکرد مضمونی هم دارد؛ لئونارد پس از مرگ همسرش دائماً با نگاهی گذشته‌نگر، خاطراتش از دوران پیش از حادثه را مرور می‌کند و تو گویی زمان برای او فقط در گذشته معنا دارد. بنابراین خیلی بامعناست اگر در بخش اعظم فیلم، ما هم نگاه گذشته‌نگر داشته باشیم و ما هم مثل لئونارد به عقب برویم.



تحلیل درون مایه فیلم ممنتو

فیلمنامه فیلم «ممنتو» فقط در ارائه یک الگوی روایی بدیع و متناسب با وضعیت شخصیت اصلی‌اش خلاصه نمی‌شود. نحوه توزیع ایستگاه‌های ارائه اطلاعات در این فیلمنامه خارق‌العاده است و توجه ویژه نولان به حس مخاطب در زمان تماشا (و نه فقط در انتهای فیلم) بسیار ستایش‌برانگیز است.

اینکه لئونارد برای مسئول هتل (احتمالاً برای بار هزارم!) مشکل حافظه‌اش را توضیح می‌دهد و یا در گفت‌وگو با ناتالی در رستوران، خاطراتی از همسرش را به یاد می‌آورد، در منطق چنین داستانی می‌توانست هر لحظه رخ دهد ولی نولان عمداً به‌گونه‌ای این موقعیت‌ها را گنجانده که در اوایل فیلم آن‌ها را ببینیم و از درونیات شخصیت اصلی و وضعیتش زودتر مطلع شویم.

همین استراتژی را در نحوه معرفی تدی و ناتالی و هدایت ذهنیت مخاطب درباره آن‌ها می‌بینیم. تصور اولیه ما در زمان دیدن فیلم این است که لئونارد درست نتیجه‌گیری کرده و واقعا تدی قاتل همسرش است. بنابراین از همان ابتدا، دروغ گفتن تدی (به شوخی) درباره ماشین لئونارد (که بعدها می‌فهمیم متعلق به جیمی گرت است)، با تصور منفی ما نسبت به او مطابقت دارد و آن را تقویت می‌کند.



برعکس همین موضوع را دربارهٔ ناتالی می‌بینیم که شواهد قاتل بودن تدی را جور می‌کند و قاعدتاً ما باید او را باور کنیم و این امر به کمک حس سمپاتی او به همسر لئونارد و محبتش نسبت به لئونارد تقویت می‌شود در حالی که بعدها در اواخر فیلم، فریبکاری ناتالی را می‌بینیم و ذهنیت‌مان دربارهٔ او اندکی تغییر می‌کند.

جالب است که در جایی از فیلم، تدی (که احتمالاً دربارهٔ جان خودش نگران شده) از ناتالی بدگویی می‌کند و لئونارد را وادار می‌کند که حرف‌های او را دربارهٔ ناتالی زیر عکسش بنویسد تا برای همیشه نسبت به ناتالی بدبین شود. در اینجا ذهنیت مخاطب این است که تدی دروغ می‌گوید و ناتالی شخصیت خوب داستان است، در حالی که در ادامه می‌بینیم که حرف‌های تدی درست از آب درمی‌آید.

هم تدی و هم ناتالی شخصیت‌های خاکستری هستند که میزان دلسوزی‌شان برای لئونارد و میزان فریبکاری‌شان تفاوت عمده‌ای ندارد، اما آنچه نولان در اوایل فیلم نشان می‌دهد، تصویر منفی از تدی و تصویر مثبت از ناتالی است که به مرور به تعادل می‌رسد.



رمزگشایی فیلم ممنتو

موضوع اصالت در فیلم ممنتو و دیگر آثار نولان

موضوع حائز اهمیت دیگر در فیلم «ممنتو» بهره‌گیری از تمهید -همچنان جذاب- راوی غیر قابل اعتماد است. لئونارد علی‌رغم تاکیدی که مبنی بر شباهت کارش به پلیس می‌کند، (آنجا که می‌گوید حافظه قابل اعتماد نیست و پلیس شواهد علاوه‌تری جمع‌آوری کرده و نتیجه‌گیری می‌کند)، در نهایت مشخص می‌شود که همواره خودش را فریب می‌داده و برای معنادگی به زندگی‌اش پس از مرگ همسر، سناریوی انتقام از قاتلی که وجود ندارد را بازتولید می‌کرده است.

در اینجا نولان یکی از مضامین مورد علاقه‌اش یعنی اصالت/عدم اصالت حقیقت خارج از ذهن را مطرح می‌کند که بعدها در «تلقین» نیز روی آن مکتب کرده است. لئونارد در پاسخ به چالش مطرح شده از سوی ناتالی، ابراز می‌کند که اگر چشم‌هایمان را ببندیم، جهان همچنان وجود دارد. منظور او این است که حتی اگر نتواند به خاطر بیاورد که از قاتل همسرش انتقام گرفته، این حقیقت در جهان خارج از ذهنش اصالت دارد.

در انتهای فیلم اما، مشخص می‌شود که از ابتدا قاتل همسر لئونارد، خود او بوده که به خاطر مشکل حافظه، در تزریق انسولین سهل‌انگاری کرده است. بنابراین کل پیش‌فرض‌ها و فکت‌های ظاهراً مسلمی که لئونارد از گذشته دور به یاد می‌آورد، زائیده ذهن اوست و حقیقت اگرچه خارج از ذهن اصالت دارد، اما ذهن می‌تواند به کلی آن را تحریف کند و در ادراک حقیقت دچار خطای مهلک شود.



تحلیل مفهوم حقیقت در فیلم ممنتو و فیلم تلقین نولان

در «تلقین» هم اتفاقی که بین مال (ماریون کوتیاری) و کاب (لئوناردو دی کاپریو) افتاده، از همین جنس است. مال بر اساس خطای ذهنش، حقیقت را کتمان کرده و خودش را کشته است و در انتها نیز، کاب دیدن چهره کودکش را بر اطلاع از حقیقی یا روایی بودن این موقعیت ترجیح می‌دهد و باز نولان با زیرکی شعبده‌بازانه‌اش پاسخ به این سوال را مبهم می‌گذارد. گویی نولان ذهن بشر را ناتوان از درک حقیقت می‌داند و ذهنیت شیرین ولو دروغین در دسترس را بیشتر می‌پسندد. (در فیلم «ممنتو» هم علی‌رغم قاتل بودن لئونارد، هرگز آنتی‌سمپاتی به او پیدا نمی‌کنیم!)

بازی با مفهوم حقیقت بن‌مایه پرتکراری در آثار نولان بوده است و چه در «بی‌خوابی» و «پرستیژ» -که احتمالاً بازتاب دهنده اندیشه نولان نیستند- و چه در «شوالیه تاریکی»، رد پای این دغدغه را می‌بینیم.

اشاره به «تلقین» یک مضمون محوری دیگر در آثار نولان را برجسته می‌کند که این یکی در اکثر فیلم‌هایش پررنگ و تاثیرگذار است: عشق به خانواده. نولان در «تلقین» بالاترین حد عشق پدر به فرزندانش را با موجزترین تصاویر ممکن به نمایش گذاشت، سکانس‌های تکان‌دهنده مواجهه کوپر فضانورد با دخترش با اختلاف زمانی و سنی را به گنجینه سینما هدیه داد، اهمیت عشق زمینی و ایضاً تاثیر گذشته تلخ والدین بر سرنوشت فرزند را در سه‌گانه بتمن نشان داد و در «ممنتو» نیز کل داستان و فلسفه زیستن شخصیت اصلی‌اش را حول گذشته رابطه او با همسرش ترسیم کرد. این گوشه‌ای از اهمیت خانواده، رابطه والدین و فرزندان و اهمیت عشق در سینمای نولان است.



تحلیل شخصیت پردازی لئونارد در فیلم ممنتو کریستوفر نولان

داستان‌سازی لئونارد برای فریب خودش، نوعی مکانیسم دفاعی است برای آنکه احساس گناه و عذاب وجدان حاصل از کشتن همسرش را که در ناخودآگاهش ثبت شده، به کمک فرافکنی از خود دور کند و با ساختن یک "دیگری" در ذهن خود به نام "جان جی"، حول یک هدف (انتقام) عزمش را جزم کند و سیزیف‌وار به زندگانی پوچ و تلخ خود، معنا دهد.

در «ممنتو» خاطرات شخصیت اصلی با فرمی وهم‌آلود و متزلزل به تصویر کشیده شده است. تصاویر مبهمی که لئونارد از همسرش در ذهنش مانده - که بعدها می‌فهمیم حقیقت ندارند - را به کمک پلان‌های بسیار کوتاه و گذرا در فلاش‌بک‌های گاه و بی‌گاه ذهن لئونارد می‌بینیم. تصاویری که بعضاً آن قدر از نزدیک هستند که گنگ و ناواضح به نظر می‌رسند.

این وضعیت در پلان بسیار کوتاه (شاید در کسری از ثانیه) وضعیت "سمی جنکیز" در آسایشگاه به اوج می‌رسد. جایی که ذهن لئونارد در یک آن، حقیقت را نشان می‌دهد و خود لئونارد را می‌بینیم که به جای سمی جنکیز در آسایشگاه نشسته است! (تایم یک ساعت و سی دقیقه و دو ثانیه در فیلم)

این تصاویر ذهنی کوتاه و ناواضح، به زیبایی، حس ابهام و وهم‌آلودگی ذاتی خاطرات را منتقل می‌کنند که در جایی از فیلم، در دیالوگ لئونارد با تدی هم به آن اشاره شده است. (اینکه حافظه ممکن است رنگ یک ماشین را موقع یادآوری تغییر دهد.)

حتی دوربینی که لئونارد به کمک آن، خاطراتش را ثبت می‌کند، به موجب فریبندگی این خاطرات، قابل اعتماد نیست و جالب و هنرمندانه است که حالت محو بودگی و وهم‌آلود ثبت شدن عکس‌هایش، این حس عدم اطمینان را منتقل می‌کند. کافی است اولین تصویر فیلم را به یاد بیاورید که عکس فوری لئونارد از جنازهٔ تدی، به خاطر ریورس بودن این صحنه، به صورت معکوس عمل می‌کند و به جای آنکه آرام آرام ثبت شود، به تدریج محو می‌شود و نولان حس غریب مخدوش بودن خاطرات را به همین سادگی ایجاد می‌کند؛ چه قدر خلاق است این آقای شعبده‌باز!



نویسنده

مهران زارعیان

خدمات فیلمسازی استودیو کاتشو

ساخت تیزر تبلیغاتی

ساخت فیلم صنعتی

ساخت فیلم مستند و فیلم کوتاه سینمایی

طراحی موشن گرافیک و انیمیشن سازی

ساخت فیلم مراسم ، فرمالیته ، موزیک ویدئو و...

خدمات ویدیو مارکتینگ و سوشیال مدیا

کاتشو